

## دل در مصباح‌الهدایه

(بررسی دل از دیدگاه کاشانی و مقایسه آن با توصیفات قرآنی و احادیث)

دکتر مهدی ملک ثابت<sup>۱</sup>، احمد حیدری<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۲/۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۳/۱

### چکیده

دل، از واژگان پرکاربرد ادبیات عارفانه و عاشقانه است که با مترادفاتی چون قلب، فؤاد و صدر در شصت سوره از قرآن، یکصد و چهل بار تکرار شده است. در این مقاله، به ویژگی‌های دل در کتاب *مصباح‌الهدایه* و مستندات کلام عزالدین محمود کاشانی از آیات و احادیث پرداخته شده است.

از دیدگاه وی تعریف دل به دلیل تقلب در احوال گوناگون، دشوار و صفات و تطورات آن فراوان است. از دیگر سو دل دارای دو جنبه مادی و معنوی است که قابلیت پذیرش صفات متضاد روحانی و نفسانی را دارد. همچنین دل، جایگاه تجلی خداوند، احساس محبت، محل عشق، معرفت و حکمت، نور خداوندی، جایگاه ایمان و محل علم، توحید و اسرار خداوندی است. دل حاصل ازدواج روح و نفس انسانی و مکان آن عالم علوی است و با عنایت ازلی و برکت نزول وحی و پرتو انوار ولایت به پاکی می‌رسد و با طلب امور دنیایی و احتجاب نور

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد.
۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

نبوت منحرف می‌شود. دل جایگاه یک محبوب است و دلی که خود را پذیرای نور محبوب ازلی می‌کند، نمی‌تواند محلّ نفسانیات و امور مادی باشد.

کلیدواژه‌ها: مصباح‌الهدایه، عزالدین محمود کاشانی، دل، قلب.

### ▼ بیان مسئله

دل (= قلب) از واژگان و مضامین کلیدی و پرپسامد در قرآن، احادیث، روایات و متون عرفانی و اشعار عارفانه و عاشقانه است، چنان‌که «در شصت و سه سوره قرآن، بیش از یکصد و چهل بار از قلب و مترادفات آن با توصیفات مختلفی چون سلیم، منیب، محبت، وَجَل، تقی، مهتدی، حیّ، مریض، اعمی، لاهی، آثم، متکبر، غلیظ، مختوم، قاسی، غافل، مغطی، زائغ، مریب و غیره سخن به میان رفته است»<sup>۱</sup> و کاربرد قلب بر دیگر مترادفات (= صدر و فؤاد) غلبه دارد.<sup>۲</sup>

مؤلف **مصباح‌الهدایه**، یکی از فصول یکصدگانه کتاب خود را به این موضوع اختصاص داده است.<sup>۳</sup> علاوه بر این، وی در جای‌جای کتاب از دل و قلب و ویژگی‌های آن بنا به ضرورت نام برده است.

در این مقاله، به بررسی دل از دیدگاه کاشانی در **مصباح‌الهدایه** می‌پردازیم. هدف اصلی و نهایی مقاله بررسی میزان انطباق این مفهوم در کتاب **مصباح‌الهدایه** با جایگاه این واژه در قرآن و روایات است.

### اشاره

قلب یا دل که در منظومه فکری تصوّف تقریباً همان حیات انسانی است،

۱. معروف، یحیی، «قلب در قرآن و ادبیات عرب: حقیقت یا مجاز»، *مجله‌الجمع‌میه‌العلمیه‌الایرانیة للغة‌العربیة‌و‌آدابها*، ش ۱۳، ۱۳۸۸ش، ص ۱۴۹.
۲. معینی، محسن، «دل»، *دانشنامه قرآن*، ص ۱۰۶۴.
۳. کاشانی، عزالدین محمود، *مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه*، ص ۹۷-۱۰۱.

ریشه در مفاهیم قرآنی دارد. البته گفتنی است که رد پای این مفهوم نه تنها در مزامیر عهد عتیق، بلکه در عهد جدید نیز یافت می‌شود و این نام تقریباً در سراسر همه نوشته‌های مقدس به یک معنا به کار می‌رود.<sup>۱</sup> به تبعیت از قرآن، پرداختن به مفهوم دل در آثار فارسی و عربی بسیاری از عرفای مسلمان دیده می‌شود که به رعایت اختصار از نقل آنها صرف نظر می‌شود و به آنچه در **مصباح الهدایه** آمده بسنده می‌گردد.

## دل در مصباح الهدایه

### تعریف

عزالدین محمود کاشانی درباره دل گوید: «دل را صورتی است و حقیقتی... صورت او آن مضغه صنوبری است که در جانب آیسر از بدن ودیعت است و حقیقت او آن لطیفه ربّانی...»<sup>۲</sup>.

این تعریف نشان می‌دهد که وی، به هر دو جنبه مادی و معنوی دل نظر دارد و این دو جنبه را می‌توان با تأمل در آیاتی که در آن از قلب سخن به میان آمده است، دریافت. در قرآن کریم بیش از وصف حالات قلب، درباره ویژگی‌ها و صفات آن سخن گفته شده است، و به همین دلیل، تشخیص اینکه قلبی که در قرآن بارها از آن سخن رفته، عضو عضلانی صنوبری است، یا وجودی معنوی و فوق مادی و یا مجاز از عقل و فکر و... دشوار است. در بعضی از آیات قرآن، خداوند به طور صریح و روشن مرکز ادراک را قلبی که در سینه نهفته، دانسته است؛ به عنوان مثال در سوره حج، خداوند مکان قلب را به طور دقیق، همان عضو صنوبری نهفته در سینه دانسته است: ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَنُكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي

۱. زرین کوب، عبدالحسین، *ارزش میراث صوفیه*، ص ۸۶.

۲. کاشانی، *مصباح الهدایه*، ص ۹۸.

فی الصدور ﴿٤٦﴾ (حج/٤٦). در مقابل، قرار گرفتن واژه قلب در قرآن در کنار سمع و بصر در موارد متعدد، می‌تواند اشاره ظریفی به وجود معنوی قلب باشد: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ﴾ (نحل/١٠٨) و جاثیه/٢٣؛ زیرا واضح است که منظور قرآن کر و کور بودن ظاهری این افراد نیست، بلکه چشم و گوش باطن آنهاست که مَهْر زده شده است؛ پس به همین نسبت مفهوم قلب نیز همان جنبه معنوی آن می‌باشد.

در آیه ﴿و اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ﴾ (انفال/٢٤) اشاره آیه به قرار گرفتن خدا در میان شخص و قلب او، توجه به وجود معنوی قلب است، زیرا خداوند در این آیه قلب را چیزی جدای از کل وجود و تن آدمی دانسته است. اشاره به جنبه معنوی قلب را با دقت در این آیه نیز می‌توان فهمید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ (ق/٣٧). اشاره قرآن به پندپذیری و یادآوری برای کسی که قلب دارد، نشان به جنبه معنوی قلب دارد؛ زیرا می‌دانیم که همگان قلب مادی یا صنوبری را دارند، ولی اینکه همه پندپذیر باشند، به قلبی معنوی بستگی دارد که بعضی از داشتن آن محروم‌اند.

در مقابل این وصف دوگانه از قلب، پیامبر ﷺ، آنچه را باعث صلاح و فساد تن آدمی است، پاره گوشتی می‌داند که در بدن است: «أَلَا وَ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَ إِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَ هِيَ الْقَلْبُ»<sup>۱</sup> همین اشاره به وجود مادی قلب در روایتی از علی رضی الله عنه نیز آمده است: «لَقَدْ عَلِقَ بِنِيَابِ هَذَا الْإِنْسَانِ بَضْعَةٌ هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ وَ ذَلِكَ الْقَلْبُ وَ لَهُ مَوَادُّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ...»<sup>۲</sup> به رگ‌های دل این آدمی گوشت پاره‌ای آویزان است، که شگفت‌تر چیزی که در اوست، آن است و آن دل است؛ زیرا که دل را ماده‌ها بود از حکمت... .

۱. مسلم بن حجاج نیشابوری، ابوالحسن، الصحيح، ج ۳، ص ۱۲۲۰.

۲. نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، ص ۳۷۸.

کاشانی نیز در *مصباح الهدایه*، نسبت به شناخت دقیق قلب و تعریف آن جانب احتیاط و میانه را در نظر گرفته است و نیز شناخت دل را به دلیل تقلب او در اطوار احوال و ترقی در مدارج کمال، سخت دشوار و رسیدن به کنه معرفت آن را غیرممکن می‌داند.<sup>۱</sup>

### صفات دل

کاشانی دل را دارای صفات متعدّد می‌داند و معتقد است: «لاجرم اوصاف و احوال او (دل) در حدّ عدّ و عدّ حدّ نگنجد».<sup>۲</sup>

همان‌طور که گفته شد، دل در قرآن نیز موصوف به صفات متعددی است. با توجه به آیاتی که در قرآن آمده است، می‌توان این صفات را به دو دسته مثبت و منفی تقسیم کرد:

**الف - صفات مثبت:** دسته اوّل از صفاتی که برای قلب در قرآن به کار رفته، صفاتی چون سلیم، تقی، مهتدی، حیّ، منیب، مخبت و وّجَل است، که به قلب پیامبران، اولیاءالله، مؤمنان و پرهیزگاران نسبت داده شده است: ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ \* إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ (صافات/۸۳-۸۴).

**ب - صفات منفی:** دسته دوم، صفاتی چون مریض، اعمی، لاهی، آثم، متکبر، غلیظ، مختوم، قاسی، غافل، أغلف، مُغطی و زائغ که به ظالمان، مشرکان، کافران و ایادی شیطان نسبت داده شده است: ﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَ الْقَاسِيَةُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾ (حج/۵۳).

### انواع قلب

#### الف - انواع قلب در قرآن

۱. کاشانی، *مصباح الهدایه*، ص ۹۷.

۲. همان.

در قرآن به طور صریح و روشن، دسته‌بندی خاصی برای قلب و انواع آن انجام نگرفته است، ولی با توجه به فحوای آیات و با نگاه به دسته‌بندی‌های قلب در کلام معصومین، می‌توان قلب را در قرآن به سه دسته ذیل تقسیم کرد:

۱- قلب مؤمن: ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ﴾ (تغابن/۱۱).

۲- قلب منافق: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ (حجرات/۱۴).

۳- قلب کافر: ﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ﴾ (اعراف/۱۰۱).

### ب - انواع قلب در کتب عرفانی

قلب یا دل در منظومه فکری تصوف، ریشه در مفاهیم قرآنی دارد. بر همین اساس، بسیاری از عرفای اسلامی، با در نظر گرفتن آیات قرآنی و روایات و احادیث، انواع و دسته‌بندی‌هایی را برای دل در نظر گرفته‌اند.

حاتم اصم دل را به پنج نوع دل مرده، دل بیمار، دل غافل، دل متنبه و دل صحیح تقسیم می‌کند.<sup>۱</sup> و جریر بغدادی دل‌ها را به سه قسم منیب، شهید و سلیم دسته‌بندی می‌کند.<sup>۲</sup>

### ج: انواع قلب در مصباح‌الهدایه

در نگاه عزالدین محمود، قلوب به چهار دسته قلب مؤمن و کافر و منافق و ذوجهین تقسیم می‌شوند و این تقسیم‌بندی همان‌طور که گفته شد، برگرفته از روایتی از پیامبر<sup>ﷺ</sup> می‌باشد که عزالدین محمود خود به این اشاره نموده و گفته است: «رسول، علیه الصلاة والسلام، گفته است: دل چهار است: اول دل پاک روشن، که در وی چراغی افروخته بود و آن دل مؤمن است. دوم دلی

۱. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، *تذکره الاولیاء*، ص ۳۰۱.

۲. میبدی، رشیدالدین ابوالفضل، *کشف الاسرار و علته الأبرار*، ج ۳، ص ۱۲۸.

سیاه سرنگون و آن دل کافر است. سوم دلی معلق متردد میان کفر و ایمان و آن دل منافق است. چهارم دلی مصفح ذووجهین، که وجهی از او محلّ ایمان بود و دیگر محلّ نفاق<sup>۱</sup>!

در تفسیر میبدی، از قول پیامبر<sup>ﷺ</sup> چنین آمده است: «القلوب اربعة: فقلب اجردُ فيه مثل السراج يزهر، و قلب اغلفُ مربوطُ بغلافه و قلب منكوسٌ و قلب مصفحٌ...»<sup>۲</sup>.

در اصول کافی، به روایت از امام محمدباقر<sup>ﷺ</sup> آمده است: «انّ القلوب اربعة: قلب فيه نفاقٌ و ایمانٌ و قلب منكوسٌ و قلب مطبوعٌ، و قلب ازهرٌ اجردٌ»<sup>۳</sup>؛ دل‌ها چهار گونه‌اند: دلی که در آن نفاق و ایمان است و دلی که وارونه است و دلی که مخرورده است و دلی که تابناک است.

کاشانی در مصباح الهدایه علل تحوّل و تطوّر دل را این می‌داند: «دل نتیجه روح و نفس است و میان روح و نفس تنازع و تجاذب و تطارد واقع است. در این حالت گاه روح غالب است و گاه نفس. اگر سعادت ابدی و عنایت ازلی به روح مدد رساند، و نفس را با لشکرش مغلوب کند، دل نیز از مقام قلبی که تقلّب لازم اوست، به مقام روحی می‌رسد و این دل، دل مؤمن است و اگر برعکس آن شود و آثار سخط الهی دررسد، روح مغلوب و به محلّ قلب نزول کرده و قلب به محلّ نفس نزول می‌کند و این دل کافر است، و اگر نصرت کلی از هیچ طرف نباشد، ولكن جانب نفس قوت داشته باشد، دل، مترددوار به آن جانب می‌رود و آن دل منافق است و اگر در این حالت، میل دل، به روح بیشتر بود، در او هم ایمان باشد و هم کفر، و آن دل مصفح است»<sup>۴</sup>.

۱. کاشانی، مصباح الهدایه، ص ۹۹.

۲. میبدی، کشف الأسرار، ج ۱، ص ۶۴.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، ج ۴، ص ۱۵۲.

۴. کاشانی، مصباح الهدایه، ص ۱۰۰.

## مقام و جایگاه قلب

قلب در *مصباح الهدایه* عنصری معنوی است، که مکان اصلی آن عالم علوی است، و آینه‌ای است که قدرت تشخیص خواطر و درک صورت حقایق را دارد، و این مقام و جایگاهی عظیم است، به شرط آنکه، انسان نخست «آئینه دل را از زنگ هوی و هوس و طبع طبع، به مصقله زهد و تقوا جلا دهد، تا صورت حقایق کماهی در آن مکشوف گردد...»<sup>۱</sup>.

در مورد جایگاه قلب، خداوند از زبان پیامبرش چنین می‌فرماید: «لایسعی سَمَائی و لا اَرْضی و وَسَعَنی قَلْبُ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ»؛ من در زمین و آسمان نمی‌گنجم، لیکن در قلب بنده مؤمن می‌گنجم.

در *مصباح الهدایه* نیز در تشبیهی زیبا می‌خوانیم: «دل در وجود انسان بر مثال عرش رحمان است»<sup>۳</sup> این عبارت عزالدین محمود را می‌توان ترکیبی از آیه ۳ سوره یونس با حدیث قدسی فوق دانست. خداوند در این آیه و چند آیه دیگر<sup>۴</sup>، جایگاه و محل استوای خود را عرش نامیده است؛ و در حدیث قدسی تنها جایگاهی که خداوند گنجایش آن را دارد، قلب بنده مؤمن است؛ پس قلب بنده مؤمن به مثابه عرش رحمان است. این عرش همان است که خداوند در موردش صفت «عظیم» را به کار برده است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ (نمل/۲۶) اینها نشان از عظمت قلب و جایگاه و مقام والای آن نزد آفریدگار هستی دارد.

نکته مهم اینجاست که کدام قلب شایستگی این عظمت و مقام را دارد؟ همان‌طور که به صراحت در احادیث قدسی بیان شده، این قلب مؤمن است که

۱. همان، ص ۱۰۷.

۲. غزالی، ابوحامد محمد، *احیاء علوم الدین*، ترجمه محمد خوارزمی، ص ۳۲.

۳. کاشانی، *مصباح الهدایه*، ص ۹۸.

۴. نیز بنگرید به: اعراف/۵۴ و رعد/۲.



شایستگی مقام عرشی بودن و گنجایش الهی را دارد و تنها قلب پیامبران است که می‌تواند جایگاه نزول وحی باشد و فقط و فقط قلب پیامبر اسلام<sup>ص</sup> است که مقام پذیرش قرآن و نزول آن آیات عظیم و گنجایش آنها را دارد؛ چنان‌که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾ (شعراء/۱۹۳-۱۹۴) یا در آیه ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (بقره/۹۷)؛ «رسول من گوی که هر که دشمن است جبرئیل را، خداست که فرستاد او را بر دل تو نه خود آمد. به دستوری الله آمد. استوار گیر و گواه، هر کتاب را که پیش او فرود آمد و راهنمونی و شادمانه کردن گرویدگان را»<sup>۱</sup>.

بر این اساس در نگاه عزالدین محمود «منزل قرآن و فرقان و برزخ میان غیب و شهادت... جمله اوصاف او (دل) است»<sup>۲</sup>. این قلب، قلب پیامبر اکرم<sup>ص</sup> است که در بالاترین درجات (نزول وحی و قرآن به آن) قرار دارد. در مقابل، خداوند در قرآن از اجنه و انسان‌هایی سخن به میان می‌آورد که دل دارند، اما نمی‌فهمند، و به صراحت بیان می‌دارد که کیفر این افراد، جهنم است: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾ (اعراف/۱۷۹)؛ «و آفریدیم ما دوزخ را، فراوانی از پریان و آدمیان، ایشان را دل‌هایی است که به آن حق درنیابند»<sup>۳</sup>.

البته آیه فوق ناظر به نکات ظریف دیگری نیز هست؛ از جمله آنکه قلبی که مورد بحث قرآن است، در بعضی از موجودات از جمله اجنه نیز وجود دارد، و ثانیاً گناهکاران نیز قلب دارند، منتها در درجه اسفل آن و ثالثاً قلب محل فهم است، فقط عده‌ای نمی‌فهمند، یا نمی‌خواهند بفهمند و رابعاً عدم فهم قلب، خود از دلایل جهنمی شدن است.

۱. میبیدی، کشف الأسرار، ج ۱، ص ۲۸۲.

۲. کاشانی، مصباح الهدایه، ص ۹۸.

۳. میبیدی، کشف الأسرار، ج ۳، ص ۷۸۲.

علاوه بر اینها در جای جای *مصباح الهدایه*، مؤلف برای قلب ارزش و جایگاه بالایی چون محلّ ایمان، محلّ سر و راز خداوندی، محلّ شناخت، حکمت و معرفت، محلّ تجلّی نور خداوند، محلّ عشق و محبت و محلّ علم، قائل است.

### دل، محلّ ورود ایمان و توحید

کاشانی در *مصباح الهدایه*، به این مقام دل بدین گونه اشاره نموده است: «بدان که مقدمه علم صریح، ایمان صریح است، تا نخست رائد ایمان در منازل قلوب اختیار نزول نکند، قافله علم یقین در ساحات صدور، رخت اقامت فرو نگیرد»<sup>۱</sup> و «همچنین ولایت معنوی مشروط است، به وجود کلمه ایمان و استقرار آن در دل»<sup>۲</sup>. «... و در طرف اثبات، وجود قدیم را به عین بقا مشاهده می نماید، تا به واسطه ملازمت بر تکرار این کلمه (لا اله الا الله) صورت توحید در دل جای گیرد و بر مثال شجره طیبه اصل آن در زمین دل راسخ و ثابت شود»<sup>۳</sup>.

در بعضی از آیات به صراحت محلّ ایمان واقعی، دل دانسته شده است: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ (حجرات/۱۴)؛ «تازیان گفتند: بگرویدیم، گوی نیز نگرویده اند، گویند گردن نهادیم، نیز ایمان در دل های شما نیست»<sup>۴</sup>. این اشاره همچنین در آیه ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ (حجرات/۷)؛ «و لکن الله دوست کرد به شما ایمان را و برآراست آن را در دل های شما»<sup>۵</sup> دیده می شود. و البته که خداوند اصالت و درستی ایمان یا همان ایمان حقیقی را، ایمان قلبی می داند، هر چند که نیاز به اقرار به زبان نیز در بیان ایمان واجب است: ﴿مَنْ

۱. کاشانی، *مصباح الهدایه*، ص ۴۸-۴۹.

۲. همان، ص ۶۶.

۳. همان، ص ۱۶۹.

۴. میبیدی، *کشف الأسرار*، ج ۹، ص ۲۵۷.

۵. همان، ص ۲۴۳.

كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مَطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَ لَكِنْ مَن شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٦﴾ (نحل/١٠٦)؛ «هر که کافر شود به خدای خویش، پس آن که گرویده بود به او، مگر کسی که بیم او را بر سخن دارد، از زبان بر ناپسند دل، و دل وی آرمیده به ایمان، اما هر که دل فرا داد به کفر، بر ایشان خشمی از الله تعالی، و ایشان راست عذابی بزرگ»<sup>۱</sup>.

همین اشاره در سوره بقره نیز به صراحت دیده می شود، آنجا که می فرماید:

﴿... قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ...﴾ (بقره/٩٣).

در **نهج البلاغه** نیز جایگاه ایمان دل دانسته شده است، و این دل است که شایستگی دیدار محبوب را دارد: «لَا تَرَاهُ الْعَيُونُ بِمَشَاهِدَةِ الْعِيَانِ، وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيْمَانِ»؛ دیده ها او را آشکارا نتواند دید، اما دل ها با ایمان درست بدو خواهد رسید<sup>۲</sup>. پیامبر<sup>ص</sup> می فرماید: «هر کس کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را از قلبش گفت، داخل بهشت می شود»<sup>۳</sup>. ارزش ورود ایمان به قلب، تا آنجاست که پیامبر<sup>ص</sup> ورود ذره ای از آن را در قلب، مانع ورود انسان در جهنم می داند: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ خَرَدَلٍ مِّنَ الْإِيْمَانِ»<sup>۴</sup>.

## دل، محلّ راز

مؤلف **مصباح الهدایه**، قلب را محلّ تمام رازهای ازل و ابد می داند<sup>۵</sup> و می نویسد: «بعضی سرّ را تفسیری دیگر گفته اند که سرّ معنی ای لطیف است، مکنون در صمیم روح و عقل را تفسیر آن متعذّر، یا در سویدای دل»<sup>۶</sup>.

۱. همان، ج ۵، ص ۴۵۶.

۲. **نهج البلاغه**، ترجمه شهیدی، ص ۱۸۰.

۳. مسلم، **الصحيح**، ج ۱، ص ۲۸۹.

۴. میبدی، **كشف الأسرار**، ج ۱، ص ۹۳.

۵. کاشانی، **مصباح الهدایه**، ص ۹۸.

۶. همان، ص ۱۰۲.

در حدیث قدسی، قلب جایگاه یکی از رازهای خداوندی است، که آن اخلاص می‌باشد: «الإخلاصُ سرٌّ من أسرارِی، استودعتهُ قلبَ مَنْ أحببتُ من عبادی»؛ «اخلاص سرّی از سرهای من است، و من آن را در قلب بندگانی قرار دادم که آنها را دوست می‌داشتم»<sup>۱</sup>.

مولوی هم در این باره می‌گوید:

گورخانهٔ راز تو چون دل شود      آن مرادت زودتر حاصل شود<sup>۲</sup>

که ناظر به عبارت: «صدور الأحرار قبور الأسرار» منسوب به علی رضی الله عنه است<sup>۳</sup>.

### دل، محلّ شناخت، حکمت، علم و تعقل

عزالدین محمود، دل بندهٔ مؤمن را محلّ تجلّی نور علم و حکمت، مقتبس از مشکوٰۃ نبوّت می‌داند<sup>۴</sup>. و نیز معتقد است: «پس بر همه کس واجب و لازم است به عالم غیب و احوال آخرت... ایمان داشتن و به عقل ضعیف و فهم رکیک در تأویل و تفسیر آن برای خود شروع نمودن... چه احاطت بر علوم ایمانی نه پایهٔ عقل بشری است. انبیاء با کمال نبوّت در آن تصرّف نموده‌اند. همچنانکه از وحی تلقّی کرده‌اند، بدان از سر یقین ایمان آورده‌اند. و از ایشان به مناسبت طهارت طینت به قلوب امم رسیده»<sup>۵</sup> و «معنی اعتقاد، انعقاد صورت علمی است یا ظنّی در دل به وجود مغیبات و...»<sup>۶</sup> و «منبع علم، دل است»<sup>۷</sup>. همچنین کاشانی دل را لطیفه‌ای، محلّ معرفت می‌داند<sup>۸</sup>.

۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن، الجواهر السنیه، ج ۲، ص ۳۳۱.

۲. مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۷۵.

۳. فروزانفر، بدیع‌الزمان، احادیث و قصص مثنوی، ص ۱۳.

۴. کاشانی، مصباح الهدایه، ص ۵۶.

۵. همان، ص ۴۹.

۶. همان، ص ۱۴.

۷. همان، ص ۶۰.

۸. همان، ص ۱۰۱.

قرآن در موارد متعدد قلب را به عنوان جایگاه شناخت، حکمت، علم و تعقل دانسته است: ﴿أَقْلَمُ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا﴾ (حج/۴۶)؛ «به نروند در زمین و ایشان را دل‌هایی بودی هشیار که دریافتندی»<sup>۱</sup>. یا در آیه ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيْنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ (عنكبوت/۴۹). نیز در حدیثی قدسی خداوند به وضوح دل را محل حکمت دانسته است: ﴿إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِمُوسَى: عَظَّمَ الْحِكْمَةَ فَإِنِّي لَمْ اجْعَلِ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِ أَحَدٍ إِلَّا وَ أُرِدْتُ أَنْ أُغْفِرَ لَهُ﴾؛ «خداوند به موسی فرمود: حکمت چیز بزرگی است، زیرا من حکمت را فقط در قلب کسی جا می‌دهم، که می‌خواهم او را ببخشم»<sup>۲</sup>.

در متون عرفانی نیز به این ظرفیت قلب به صراحت اشاره شده است. از آن جمله در *احیاء العلوم* آمده است: «پیغامبر ﷺ گفت: العلم علمان: علمٌ على اللسان فذلك حجة الله على ابن آدم، و علمٌ في القلب فذلك العلم النافع»<sup>۳</sup>.

#### دل، محل نور الهی و واردات غیبی

در *مصباح الهدایه*، کاشانی، حال را واردی غیبی می‌داند که از عالم علوی گاه‌گاه به دل سالک فرود می‌آید<sup>۴</sup>. و در جایی دیگر بیان می‌دارد: «جمال و جلال وجه باقی بر او (دل) متجلی شد»<sup>۵</sup>. و از آنجا که خداوند نور آسمان‌ها و زمین است<sup>۶</sup>، پس دل نیز جایگاه نور خداوندی قرار گرفته است. نقل است که پیامبر ﷺ در سجده نماز چنین می‌فرمود: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا»<sup>۷</sup>. مولوی این مفهوم را چنین بیان داشته است:

۱. میبیدی، *کشف الأسرار*، ج ۶، ص ۳۷۵.
۲. حرّ عاملی، *الجواهر السنیة*، ج ۲، ص ۱۵۵.
۳. غزالی، *احیاء علوم الدین*، ج ۱، ص ۱۳۹.
۴. کاشانی، *مصباح الهدایه*، ص ۱۲۵.
۵. همان، ص ۹۸.
۶. اشاره به آیه ۳۵ سوره نور: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.
۷. سیوطی، *جلال الدین، شرح سنن النسائی*، ج ۲، ص ۲۱۸.

آن چنان که گفت پیغمبر ز نور  
 که تجافی آرد از دارالغرور  
 که نشانش آن بود اندر صدور  
 هم انابت آرد از دارالسّرور<sup>۱</sup>

در حدیثی قدسی نیز آمده است: «... لَمْ أَضِعْ عِلْمِي وَ نُورِي فِي صَدْرِكُمْ إِلَّا وَأَنَا أُرِيدُ بِكُمْ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ «من علم و نور خودم را در قلب شما برای این قرار دادم، که می خواستم، خیر دنیا و آخرت برای شما باشد»<sup>۲</sup>. البته در این حدیث قرار گرفتن علم و نور خداوند در کنار هم، می تواند دلیل بر این باشد که علم از جنس نور و ودیعه ای است الهی که در قلب انسان نهاده می شود و نتیجه این علم، خیر دنیا و آخرت برای صاحب آن نور و علم است.

#### دل، محلّ احساس (عشق و محبت و دوستی)

این ویژگی قلب این گونه در *مصباح الهدایه* آمده است: «و دلیل آنکه صورت دل، از عین عشق پدید آمد، آن است که هرکجا جمالی بیند، با او در آمیزد و هرکجا حسنی یابد، بدو درآویزد و هرگز بی منظوری و محبوبی و دلارایی نباشد»<sup>۳</sup>. «و چگونه باشد دلی که در او ایمان و محبت رسول ﷺ بود و به محبت اهل بیت او ممتلی و طافح نبود»<sup>۴</sup>.

مرکزیت قلب به عنوان محلّ احساس را می توان در آیات، احادیث و روایات بسیاری دید؛ از جمله در آیه ذیل، مرکز نرمی و درشت خویی قلب پیامبر دانسته شده است: ﴿فَمَا رَحْمَةً مِّنَ اللَّهِ لَئِنَّ لَهُمْ و لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِن حَوْلِكَ﴾ (آل عمران/۱۵۹)؛ «به نهار (= بسیار)، بخشایشی از خدای، چنین نرم بودی و خوشخوی امت را، و اگر تو درشت بودی، ستبردل بی رحمت باز

۱. مولوی، *مثنوی معنوی*، دفتر چهارم، ص ۳۰۸۲-۳۰۸۳.

۲. حرّ عاملی، *الجواهر السنیه*، ج ۲، ص ۲۸۸.

۳. کاشانی، *مصباح الهدایه*، ص ۹۸.

۴. همان، ص ۴۶.

پراکندگی از گرد بر گرد تو»<sup>۱</sup>.

### پاکی و حیات دل

عزالدین محمود سه عامل علم، تقوا و پرتو نور نبوت را عامل حیات، پاکی دل می‌داند: «علم نافع، مدد حیات دل است و انقطاعش از دل، سبب ممات او»<sup>۲</sup> در حدیث زیر دل، محل علم دانسته شده است و همین علم باعث احیای دل می‌شود: «تَذَاكَرُ الْعِلْمِ بَيْنَ عِبَادِي مِمَّا تَحْيَا عَلَيْهِ الْقُلُوبُ الْمَيَّتَةَ إِذَا هُمْ انْتَهَوْا فِيهِ إِلَى أَمْرِي»؛ «علم را در میان بندگانم رواج دهید؛ چون علم از آن چیزهایی است که دل‌های مرده را زنده می‌کند، و آنها می‌توانند به وسیله فرا گرفتن علم به سوی من بیایند و احکام مرا بشناسند»<sup>۳</sup>.

عزالدین محمود، صفا و آینگی دل را، بسته به پاک شدن زنگار هوی و هوس از دل می‌داند و این دست نمی‌دهد مگر به مصقله زهد و تقوا و آن زمان است که «صور حقایق خاطر کماهی در آن مکشوف گردد»<sup>۴</sup>. نیز می‌گوید: «و به روزگار صحبت رسول ﷺ به برکت آثار نزول وحی و پرتو انوار نبوت، نفوس امت از ظلمت رسوم عادات منخلع گشته بود و قلوب از لوث طبیعت و شایبه هوی طهارت یافته و از دنیا و اعراض آن اعراض نموده، روی به آخرت آورده و حق را طالب بوده و به نور ایمان از ورای حجاب مشاهده صورت غیب کرده»<sup>۵</sup>. البته کاشانی، خلع بیخ هوی و هوس و عناد از دل را بسته به عنایت ازلی می‌داند، و

۱. میبدی، کشف الأسرار، ج ۲، ص ۳۲۱.

۲. کاشانی، مصباح الهدایه، ص ۵۹.

۳. حرّ عاملی، الجواهر السنیه، ج ۲، ص ۲۶۰.

۴. کاشانی، مصباح الهدایه، ص ۱۰۷.

۵. همان، ص ۱۵.

۶. همان.

این اندیشه، ذهن را به مذهب و شیوه کلامی او نزدیک می‌کند<sup>۱</sup>، که بر خلاف نص صریح قرآن می‌باشد: «ما بر کسی ستم روا نمی‌داریم، آنها خود بر خویشتن ستم می‌کنند»<sup>۲</sup>.

### علل انحراف و بیماری، آلودگی و مرگ دل‌ها

قلب که لطیفه‌ای غیبی است و در نگاه عرفا مقامی برتر از عرش و فرش دارد، گاه به دلایلی آلوده و منحرف می‌شود و مرگ آن فرا می‌رسد. عزالدین محمود، طلب امور دنیایی و وجود تنازع و تمناع مناسب و مطالب دنیاوی را، عامل مریضی دل می‌داند<sup>۳</sup>. عامل دیگری که در نگاه عزالدین باعث انحراف دل است، فقدان نور عصمت در میان امت می‌باشد: «و با احتجاب نور عصمت، مزاج قلوب از اعتدال استقامت روی به انحراف نهاد»<sup>۴</sup>. البته وجود نور عصمت به عنوان دلیلی بر پاکی قلوب و احتجاب آن نور، به عنوان دلیلی بر انحراف قلوب با توجه به وجود قلب‌های منحرف و آلوده در زمان پیامبر<sup>ﷺ</sup> و وجود منافقان و کافران و مشرکان که بارها در قرآن به کارشکنی‌ها و دشمنی آنان با رسول، اشاره شده است، قابل پذیرش نمی‌باشد. البته این عقیده شاید ریشه در اعتقادات برخی از عرفا داشته باشد که معتقد بودند هر چه فاصله زمانی از پیامبر افزون‌تر شود، گناهان نیز افزون‌تر می‌شود<sup>۵</sup>. اما مولانا ارتباط با منبع نور ازل را از طریق انبیاء و

۱. کاشانی در مذهب، شافعی و در مسلک، صوفی متشرع متعبد است. در اصول عقاید، مانند اکثر شافعیه، پیرو اشعریان است. (نقل از: مقدمه مصباح الهدایه، ص ۴۳).

۲. نحل/۱۱۸.

۳. کاشانی، مصباح الهدایه، ص ۱۴.

۴. کاشانی، مصباح الهدایه، ص ۱۵.

۵. از محمد بن علی ترمذی روایت کرده‌اند که در پیری یاد ایام گذشته خویش می‌کرد، یکبار به یاد آورد که چگونه در جوانی به گناهی کشیده شد... اما خویشتن‌داری کرد و با خود گفت: چه می‌شد اگر من آن گناه را مرتکب شده بودم؟... چون این در خاطر خود بدید، رنجور شد... پیغمبر را در خواب دید که فرمود: ای محمد، رنجور مشو که نه از آن است که در روزگار تو تراجعی است،

←



اولیاء الله میسر می‌داند و کسانی را که روحشان از پرتو معرفت حق روشن نیست، مانند مردگان می‌داند؛ پس مهم اتصال بنده به یک منبع نورانی می‌باشد:

خواه از آدم گیر نورش، خواه از او      خواه از خم گیر می، خواه از کدو  
... گفت طوبی من رآنی مصطفی      والذی یبصر لمن وجهی رأی  
چون چراغی نور شمعی را کشید      هر که دید آن را یقین آن شمع دید  
همچنین تا صد چراغ از نقل شد      دیدن آخر لقای اصل شد  
خواه از نور پسین بستان به جان      هیچ فرقی نیست خواه از شمعدان  
خواه بین نور از چراغ آخرین      خواه بین نورش ز شمع عابری<sup>۱</sup>

همچنین عزالدین محمود تمایل قلب به سوی نفس را، عامل نزول قلب به مرحله «نفس» می‌داند.<sup>۲</sup> در قرآن پیروی از هوای نفس باعث گمراهی و افکنده شدن مهر بر قلب و دل انسانی است: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَّمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ عَشْرَةَ أَصْفًا﴾ (جاثیه/۲۳)؛ «دیدی آن مرد را که پسند خویش، خدای خویش گرفت و گمراه کرد الله او را که دانست که باید کرد و مهر بر گوش او نهاد و مهر [در نیافتن] حق به دل او نهاد و پرده حق به ندیدن، بر چشم او او کند»<sup>۳</sup>. این دل، دل بیمار است که صاحب آن لایق دوزخ است، و نیز علی علیه السلام می‌فرماید: «... و مَنْ قَلَّ وَرَعَهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ»؛ هر کس پارسایی اش اندک، دلش مرده و آن که دلش مرده، راه به دوزخ برده است.<sup>۴</sup>

→ بلکه این خاطر تو را از آن بود که از وفات ما چهل سال دیگر بگذشت و مدت ما از دنیا دورتر شد و ما نیز دورتر افتادیم. آنچه دیدی از دراز کشیدن مدت مفارقت ماست». (نیکلسون، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ص ۱۱۸).

۱. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۶-۱۹۵۲.
۲. کاشانی، مصباح الهدایه، ص ۱۰۰. در اطوار سبعه قلب، نفس در مرحله اسفل از قلب قرار دارد.
۳. میبیدی، کشف الأسرار، ج ۹، ص ۱۲۹.
۴. نهج البلاغه، ص ۴۲۳.

در *تذکرة الاولیاء* آمده است: «مالک دینار گفت: از حسن (بصری) پرسیدم که عقوبت عالم چه باشد؟ گفت: مردن دل. گفتم: مرگ دل چیست؟ گفت: حب دنیا!»<sup>۱</sup>.

### یک دل و یک محبوب

عزالدین محمود با تکیه بر این نکته که دو محبوب در یک دل گرد نمی آیند، تصریح می کند: «شاید که محبت الهی با شفقت بر خلق در یک دل جمع شود و بعضی را آن شفقت، محبت نماید»<sup>۲</sup>؛ یعنی محبوبی که در قلب جای می گیرد، فقط خداست و محبت به دیگران از نوع شفقت به خلق است. وی نشان اینکه مهربانی با خلق از نوع شفقت است، نه از نوع محبت را در این می داند: «اگر صاحب این دو وصف را مخیر کنند، میان ترک طرفی و ایثار دیگری، طرف خلق، ترک گیرد»<sup>۳</sup> این موضوع را وی با ذکر یک روایت تصریح می کند: «در اخبار داود است: یا داود ائی حَزَمْتُ عَلَى الْقُلُوبِ أَنْ يَدْخُلَهَا حُبِّي وَ حُبُّ غَيْرِي»<sup>۴</sup>.

اشاره به این نکته را در قرآن نیز می توان یافت: ﴿لَمَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾ (احزاب/۴)؛ «الله هیچ مرد را دو دل نیافرید در اندرون وی»<sup>۵</sup>. در این آیه خداوند به صراحت تأکید می کند که در دل بنده فقط جایگاه یک محبوب و تکیه گاه وجود دارد و انسان دارای دو قلب نیست که خدا و محبوب دیگری را در آن دو جای دهد، بنابراین چنانچه در قلب ما محبوب یا تکیه گاهی جز خداوند قرار گرفته، درحقیقت ما خدا را از قلب و دل خود بیرون کرده ایم.

۱. عطار نیشابوری، *تذکرة الاولیاء*، ص ۳۲.

۲. کاشانی، *مصباح الهدایه*، ص ۴۰۷.

۳. همان.

۴. همان.

۵. میبیدی، *کشف الأسرار*، ج ۸، ص ۱.

با توجه به مباحثی که در باب دل بیان شد، می‌توان گفت: توجه به دل و ویژگی‌ها، انواع، صفات، حالات و کیفیت آن از مضامین محوری عرفان و کتب عرفانی اعم از نثر و نظم می‌باشد که این محوریت در کتاب **مصباح‌الهدایه** نیز دیده می‌شود. زیربنای تعاریف و مباحث مطرح شده در باب دل، در **مصباح‌الهدایه**، قرآن، روایات و احادیث می‌باشد.

در واقع آنچه از تأمل در متن **مصباح‌الهدایه** به دست می‌آید، نشان از این دارد که نویسنده کتاب در تعریف دل به جای پرداختن به تعاریف ذوقی یا شطحیات معمول عرفا، از قرآن و احیث نبوی بهره برده است.

بر این اساس، در نگاه عزالدین محمود، دل دارای دو جنبه مادی و معنوی یا حقیقی است و حقیقت آن، لطیفه‌ای است ربّانی و شناخت حقیقت دل، به دلیل تقلّب او در اطوار احوال دشوار و رسیدن به کنه معرفت آن غیر ممکن است.

عزالدین محمود دل را به چهار دسته مؤمن، کافر، منافق و ذوجهین تقسیم می‌کند. وی دلیل این تقلّب دل در احوال مختلف را این می‌داند که: دل نتیجه روح و نفس است و میان روح و نفس تجاذب و تطارد واقع است. در این حالت گاه روح غالب است و گاه نفس. اگر سعادت ابدی و عنایت خداوند به روح مددی رساند و نفس را مغلوب کند، دل نیز به مقام روحی می‌رسد و این دل مؤمن است و اگر برعکس آن شود و روح مغلوب شود، دل به محلّ نفس می‌رسد و این دل، دل کافر است و اگر نصرتی از هیچ طرف نباشد و لکن نفس قوّت داشته باشد، دل با تردید به آن جانب می‌رود که این دل، دل منافق است و اگر در این حالت میل دل به روح بیشتر باشد در او ایمان و کفر با هم دیده می‌شود که این دل، ذوجهین است.

وی علم نافع را مدد حیات دل و انقطاعش را سبب ممات آن می‌داند. همچنین پاکی دل را بسته به پاک شدن زنگار هوس از دل می‌داند که به واسطه زهد و تقوا به دست می‌آید. این دل در نگاه کاشانی محلّ درک صورت حقایق

می‌شود. وی دل مؤمنان عصر پیامبر را به دلیل برکت نزول وحی و پرتو نور نبوت، از هرگونه آلودگی پاک می‌داند. نیز عنایت ازلی دلیل دیگری در پاکی دل از نگاه کاشانی است. در مقابل، انحراف دل بسته به طلب امور دنیایی است. همچنین فقدان نور عصمت دلیل دیگری بر آلودگی و مرگ دل‌ها می‌باشد. همچنین در نگاه کاشانی، دل جایگاه احساساتی چون عشق، محبت، دوستی و محلّ علم، معرفت، شناخت، تعقل، ایمان و توحید و نیز مرکز تابش انوار الهی و تجلّی نور خداوند است.

درنهایت، جمع دو محبوب (وجود دو قلب در یک سینه) محال است. کاشانی وجود محبوب ازلی در دل و محبت خلق را از دو نوع «محبت» و «شفقت» می‌داند.

### منابع

(یادآور می‌شود، حدود نیمی از منابع هنگام بازنگری و کوتاه شدن مقاله حذف شده است)

#### کتاب‌ها

۱. قرآن کریم
۲. حرّ عاملی، محمد بن حسن، *الجواهر السنّیه*، ترجمه زین العابدین کاظمی خلخالی، تهران، دهقان، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ش.
۳. زرین کوب، عبدالحسین، *ارزش میراث صوفیه*، تهران، امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۸۳ ش.
۴. سیوطی، جلال‌الدین، *شرح سنن النسائی*، حاشیة الامام السنّدی، بیروت، لبنان، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۵. شهیدی، سیدجعفر، *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ هفدهم، ۱۳۷۹ ش.
۶. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، *تذکرة الأولیاء*، به تصحیح و تعلیقات استاد علمامه جلال‌الدین همایی، تهران، هما، چاپ نهم، ۱۳۸۸ ش.
۷. غزالی، ابوحامد محمد، *احیاء علوم‌الدین*، ترجمه محمد خوارزمی، به کوشش

- حسین خدیو جم، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۵ش.
۸. فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث و قصص مثنوی، ترجمه کامل و تنظیم مجدد از حسین داودی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۸۱ش.
۹. کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، تصحیح استاد جلال الدین همایی، تهران، هما، چاپ نهم، ۱۳۸۸ش.
۱۰. کلینی رازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح سیدجواد مصطفوی، قم، اسلامیه، بی تا.
۱۱. مسلم بن حجاج النیسابوری، ابوالحسن، الصحیح، بیروت، دارالآفاق الجدیدة، بی تا.
۱۲. مولوی، مولانا جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد الین نیکلسون، با مقدمه قدمعلی سرامی، تهران، بهزاد، چاپ چهارم، ۱۳۷۲ش.
۱۳. میبیدی، رشیدالدین ابوالفضل، کشف الأسرار و علل الأبرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱ش.
۱۴. نیکلسون، رینولد الین، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات سخن، چاپ دوم، ۱۳۷۴ش.

#### مقاله‌ها

۱۵. معروف، یحیی، «قلب در قرآن و ادبیات عرب: حقیقت یا مجاز» مندرج در: *مجله السج معیة العلمیة الایرانیة للآغمة العربیة و آدابها*، ش ۱۳، ۱۳۸۸ش.
۱۶. معینی، محسن، «دل»، مندرج در: *دانشنامه قرآن*، به سرپرستی بهاءالدین خرماهی، تهران، گلشن، ۱۳۷۷ش. ▲